

# یک بیت از خاقانی

بلیغ کر باسیان

سپهر را از زمان آفرید که تن زروان درنگ  
خدای و تقدیر ایزدی است او جامه کسبود  
(Xasen) پوشید<sup>۵</sup>. در بخش نهم همان کتاب این  
عبارت به چشم می خورد:

Caharom gaw sanzdah sardag sped, Xasen,  
suxrud zard syah pesag ...<sup>۶</sup>

چهارم، گاو شانزده سردم است: سپید، خشین  
(کسبود) و سرخ و زرد و سیاه و پیسه...<sup>۷</sup> شبیه  
همین عبارات در بندهش هندی<sup>۸</sup> و گزیده های  
زاداسپرم<sup>۹</sup> نیز دیده می شود. واژه خشن  
Xsen<sup>۱۰</sup> در فرهنگ پهلوی<sup>۱۱</sup> به معنای آبی تیره  
آمده است.

واژه Xasen یا Xsen در معنای کبود تحوّل  
یافته واژه اوستایی axsaena به معنای تیره و  
غیردرخشان از ریشه Xsay (درخشیدن) و کلمه  
فارسی باستان axsanیا است که در ترکیب  
kasaka hya axsanیا به معنی سنگ فیروزه آمده  
است.<sup>۱۲</sup>

اما در فرهنگهای لغت فارسی چگونه  
است، آیا از این کلمه ذکری به میان آمده یا  
خیر؟ به چند فرهنگ نظری می افکنیم: فرهنگ  
معین: خشن و خشین: ۱- کبود رنگ، تیره  
رنگ ۲- سیاه رنگ. لغتنامه دهخدا، خشن:

جناب دکتر عباس ماهیار نیز در شرح بیت  
چنین مرقوم فرموده اند: تیر باران: فرو ریختن  
تیرهای متوالی و بسیار از هر طرف. و در اینجا  
کنایه است از آه بیابی... سیر افکندن: کنایه از  
تسلیم شدن. کهن گرگ: گرگ دیرینه سال  
کنایه از روزگار بی ترحم. بارانی: جامه ای که  
آب در آن نفوذ نکند و آن را به جهت حفظ تن  
از باران می پوشند. (کهن گرگ خشن بارانی)  
گرگ پیری که در مقابل تیر باران جامه خشن  
نفوذناپذیری بر تن دارد، کنایه از گردون غدار  
نفوذناپذیر و مقاوم. غوغا: سانگ و شور و  
فریاد. معنی بیت: تیر بارانی از آه بامدادی دارم  
روزگار درنده خو چگونه می تواند در برابر آن  
مقاومت کند و تسلیم نشود؟ (شاعر به استعجاب  
دعا در سحرگاه توجه داشته است).<sup>۱۳</sup>

در هر دو شرح می بینیم که «خشن» واژه  
عربی در معنای «درشت و زبر» پنداشته شده  
است، اما آیا این واژه می تواند معنایی دیگر نیز  
داشته باشد؟

در متن پهلوی بندهش، بخش چهارم  
عبارت زیر را می خوانیم:  
az zaman brehmid spih i zurwan darang -  
xwaday tan bay baxtih u - spaymozan i Xasen  
paymoxi<sup>۱۴</sup>

تیر باران سحر دارم، سیر چون نسف کند  
این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من  
بیت مذکور جزو یکی از مشهورترین  
قصاید خاقانی است با مطلع:

صبحدم چون کسکه بسنده آه دود آسای من  
تا سحر در خون نشیند چشم شب پیمای من  
این قصیده سروده ای است در شکوه و شکایت  
از روزگار سخت زندان و دردها و آلام آن، با  
زبانی دشوار و مهجور چنان که شیوه اوست.  
خاقانی در این قصیده از تشبیهات، استعارات  
و ترکیبات غریب بسیاری سود جسته، که از آن  
جمله است عبارت «کهن گرگ خشن بارانی».  
بر آنیم تا در این مختصر عبارت فوق را  
بررسی کنیم. در ابتدا به شروحنی که از این  
بیت داده شده، نگاهی خواهیم انداخت:

در گزیده ای که دکتر سید ضیاء الدین  
سجادی از خاقانی ارائه نموده اند، در شرح  
بیت چنین نوشته اند: «تیر باران سحر» آه  
سحری (تیر آه) - «سیر افکندن» تسلیم شدن  
- «خشن بارانی» دارای بارانی خشن -  
«غوغا» هنگامه، هیاهو<sup>۱۵</sup>

بر این اساس طبعاً بیت چنین معنا می شود:  
چگونه ممکن است این جهانی که دارای  
بارانی خشن است در برابر تیر آه های سحری  
من تسلیم نشود؟

مخفف خشین، بازی باشد نه سیاه نه سفید. خشین هر چیز سیاه رنگ تیره که در آن سپیدی باشد مانند کوه برفدار. پرهان قاطع، خشین: هر چیز که به کیبودی مایل و سیاه رنگ و تیره باشد عموماً. فرهنگ فرس، خشینه: رنگی بود میان کیبود و سیاه.

ناگفته نماند که تبدیل «e» به «ai» در واژگان پهلوی به فارسی نمونه‌های فراوانی دارد از جمله ken که امروز kin (کین) تلفظ می‌شود یا sped که به صورت spid (سفید، سپید) درآمده است. گذشته از این واژه‌ها در فرهنگها به لغت «خشنسار» برمی‌خوریم که مرغی است تیره رنگ. این کلمه ترکیبی است از دو واژه خشن + سار (= سر) به معنی دارنده سر آبی سیاه<sup>۱۳</sup>. منوجهری می‌فرماید:

برگهای رز چون بسای خشنساران  
زرگون ایدون همچون رخ بیماران<sup>۱۴</sup>  
کلمه «خشن» و «خشین» به عنوان صفتی برای پرندگان خصوصاً بازی با به عنوان نوعی خاص از آنها بارها در شعر شاعران به ویژه شعرای سبک خراسانی به کار رفته است. از جمله در این ابیات فرخی سیستانی:

تا نیامیزد با زاغ سیه باز سپید  
تا نیامیزد با باز خشین کبک دری<sup>۱۵</sup>

تا نبود چون همای فرخ کرکس  
همچون نباشد به شبه باز خشین پسند<sup>۱۶</sup>

امروزه نیز گونه‌ای از این واژه در زبان کردی زنده است. کردان به رنگ آبی، شین (sin) و هشین (hesin) می‌گویند<sup>۱۷</sup>.

بنابر آنچه گفته شد نگارنده پیشنهاد می‌کند تا کلمه «خشن» در عبارت «کهن گرگ خشن بارانی» کیبود معنا شود. بدین ترتیب معنای بیت مذکور به این صورت درمی‌آید:

تیر باران سحر: تیر آه‌های سحرگاهی. سپر افکندن: تسلیم شدن. کهن گرگ خشن بارانی: گرگ کیبود یا سیاه رنگ کهنسال و باران دیده. دو کلمه گرگ و باران در نزدیکی یکدیگر

تداعی کننده مثل معروف گرگ باران دیده هستند. کل عبارت استعاره‌ای است برای آسمان و فلک. تشبیه آسمان به گرگ باران دیده از جمله تشبیهاتی است که در شعر فارسی بارها به چشم خورده است از جمله در این بیت کاتبی:

جرخ رو به باز را از اشک گلنارت چه باک  
بر سر آن گرگ از این باران فراوان آمده<sup>۱۸</sup>  
زیبایی بیت از آنجاست که خاقانی می‌گوید این گرگ باران دیده تاب باران تیر آه‌های من را ندارد و سپر می‌افکند. بدین ترتیب معنای کل بیت چنین پیشنهاد می‌شود: چگونه این فلک پیر کیبود رنگ و سرد و گرم چشیده، این گرگ باران دیده، می‌تواند در برابر باران تیرهای آه سحرگاهی من مقاومت کند و تسلیم نشود؟

خاقانی در بیتی دیگر نیز برای توصیف آسمان سحرگاهی از واژه «خشن» استفاده کرده است. بیت مذکور چنین است:

برکش میخ غم ز دل پیش که صبح برکشند  
این خشن هزار میخ از سر جرخ جنبری<sup>۱۹</sup>  
خشن هزار میخ که بر سرخ جنبری فسلك کشیده شده چیزی نیست مگر آسمان کیبود با انبوه ستارگانش که توسط سپیدی صبح برکشیده و دور افکنده می‌شود.

زیرنویسها:

۱ - سجّادی، ضیاء الدین: دیوان خاقانی شروانی. زوّار. ۱۳۵۷. تهران. ص ۳۲۱.

۲ - سجّادی، ضیاء الدین: گزیده اشعار خاقانی شروانی. کتابهای جیبی، ۱۳۶۳. تهران. ص ۲۷۰.

۳ - «تحلیل قصیده حبسیه خاقانی»، ماهیار، عباس: رشد، آموزش ادب فارسی، سال هفتم (زمستان ۱۳۷۰)، ش ۲۷. ص ۲۰ - ۲۱.

۴ - بندش ایرانی، ماهیار نوآبی: TD، مؤسسه آسیایی «دانشگاه» شیراز، ۱۹۷۸، شیراز، ج ۱، ص ۹۵.

۵ - بهار، مهرداد، بندش: فرنیغ دادگی، طوس، ۱۳۶۹. تهران. ص ۴۸.

۶ - همان: ج ۱، ص ۹۵.

۷ - همان: ص ۷۹.

۸ - بهزادی، رقیه، بندش هندی: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸. تهران. ص ۹۲.

۹ - راشد محصل، محمدتقی، گزیده‌های زاداسپر، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶. تهران. ص ۱۲.

۱۰ - این کلمه به دو صورت Xsen، Xasen ضبط شده است.

۱۱ - فره‌وشی، بهرام، فرهنگ پهلوی: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۲۴. تهران. ص ۴۸۷.

۱۲ - کتیبی Dsf سطر ۳۹: kent, old persian, New Hawen, 1953

۱۳ - معین، محمد، حاشیه برهان قاطع: امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۱.

۱۴ - دبیرسیاقی، محمد، دیوان منوجهری دامغانی: زوّار، ۱۳۶۳. تهران. ص ۱۹۸.

۱۵ - دبیرسیاقی، محمد، دیوان فرخی سیستانی: زوّار، ۱۳۶۳. تهران. ص ۲۷۸.

۱۶ - همان: ص ۴۵۲.

۱۷ - هرن، پاؤل، اساس اشتقاق فارسی: جلال خالقی مطلق، بنیاد فرهنگ ایران، تهران. ص ۶۳۰.

۱۸ - دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم: امیر کبیر، ۱۳۶۱. تهران. ج ۳، ص ۱۳۰۰.

۱۹ - سجّادی، ضیاء الدین: دیوان خاقانی شروانی، زوّار، تهران، ۱۳۵۷. ص ۲۲۵.

